



گفت و شنود شاهد یاران با بهمن جلالی

## خودم را آدم خوشبختی می دانم...

استاد بهمن جلالی را کسانی که با دنیای تصویر، تاریخ انقلاب یا هنر عکاسی سر و کار دارند ویا پیگیری مجموعه های تصویری هستند، به نیکی می شناسند. مجموعه روزهای آتش، روزهای خون که در روزهای نخست انقلاب چاپ شد و به سرعت به چاپ دوم رسید، تا حد زیادی نمایانگر رویدادهای انقلاب است. او به رغم این که اعتقاد دارد که باید به پدیده های تصویری نگاهی تاریخی داشت و نه نگرشی سیاسی و جانبدارانه، لیکن بر این باور است که این نگاه را فقط می توان در حفظ این آثار، به تمامی مراعات کرد و انتشار اسناد و تصاویر تاریخی، بنا به مقتضیات و شرایط تاریخی و اجتماعی، احتیاط مدبرانه و مصلحت جویانه ای را می طلبد که در صورت غفلت از آن، زیانهای ناشی از نشر یک سند در زمان نامناسب، بسیار بیشتر از فواید احتمالی آن خواهد بود.

• دارم

که کسی به من بگوید عکس بگیر. می دانستم عکسهایی که می گیرم به درد نشریه ام نمی خوردند. ولی اگر بخواهم بگویم از چه تاریخی، ماجرا برای من جدی شد، باید بگویم از روز راهپیمایی تاسوعا - عاشورا، یعنی شصت و چهار روز قبل از بیست و دو بهمن، چطور جدی شد؟

سبلی از مردم را دیدم و دیگر مطمئن شدم که این اتفاق به سرانجام می رسد. تا آن روز، سیل مردم را به آن شکل و رویدادی نظیر آن رانندیده بودم. کار من این بود که هر روز صبح، بدون این که کارت مأموریت داشته باشم یا کسی به من بگوید برو، از خانه می آمدم بیرون و تا وقتی که نور بود در خیابانها می گشتم. حالا یا به اتفاقی بر می خوردم یا نمی خوردم، ولی انسان می توانست پیش بینی کند که از میدان امام حسین به طرف دانشگاه، ممکن است اتفاقی بیفتد، چون خیابان اصلی بود و پتانسیل این ماجرا را داشت. اغلب راهپیمائیهایی اینجا بودند و من بیشتر در خیابانهای فرعی خیابان انقلاب راه می رفتم. چقدر در جریان عکاسی مشکل پیدا کردید؟

خیلی. می دانید مشکل کجا بود؟ ماجرا دو طرفه بود، یعنی هم مشکل با نیروهای دولتی داشتیم، هم با مردمی که تظاهرات می کردند. بالاخره عکس، یک سند است و ممکن است در جایی به عنوان مدرک، مطرح و باعث محکومیت کسی شود. خطرناک است گرفتن عکس. از هر دو طرف باید جوابگو می بودیم.

خاطراتی دارید؟

من چون با مردم خیلی خوب می توانم حرف بزنم، هیچ مشکل اساسی پیدا نکردم. اعتراض می کردند یا یقه ام را می گرفتند، ولی من فقط با آنها صحبت می کردم. بهترین شکلی که پیدا کرده بودم این بود که با آنها حرف می زدم و هر وقت که می دیدم مشکل دارد ایجاد می شود، می گفتم: «این فیلم من مال تو. من به تو حق می دهم. یا ارتشی هستی که به تو حق می دهم یا یک نیروی انقلابی هستی که به تو هم حق می دهم،

دانشگاهی که نبود، بالاخره ما هم این در و آن در زدیم که دانشکده ای جانی قبول بشویم و برویم که خانواده هم خیلی دلخور و ناراحت نشوند. مجموعه آثار شما از انقلاب در چه کتابی چاپ شده؟ در مجموعه روزهای خون، روزهای آتش. اولین عکسی که از تظاهرات منتهی به انقلاب گرفتید، کی بود و چه خاطره ای از آن دارید؟

اولین عکس را هیچ کس نمی تواند بگوید. موقعی که جریان انقلاب داشت شکل می گرفت، من در نشریه صدا و سیما یعنی مجله صدا و سیما تماشا، کار می کردم، یک نشریه فرهنگی -

**کار من این بود که هر روز صبح، بدون این که کارت مأموریت داشته باشم یا کسی به من بگوید برو، از خانه می آمدم بیرون و تا وقتی که نور بود در خیابانها می گشتم. حالا یا به اتفاقی بر می خوردم یا نمی خوردم، ولی انسان می توانست پیش بینی کند که از میدان امام حسین به طرف دانشگاه، ممکن است اتفاقی بیفتد، چون خیابان اصلی بود و پتانسیل این ماجرا را داشت.**

هتری بود و کاری به مقولات سیاسی نداشت. من هم اقتصاد خوانده بودم و بالاخره نگاه سیاسی به ماجرا داشتم و کمی هم از اوضاع اطلاع داشتم و به عنوان یک عکاس، علاقمند بودم که موضوع پیدا کنم و خیلی پراکنده عکس می گرفتم بدون این

شرح حال مختصری از خودتان بگویید.

من در سال ۱۳۳۳ به دنیا آمدم. رشته تحصیلم اقتصاد و علوم سیاسی بود، چون آن موقع این دو تا با هم بودند. دانشگاه ملی آن موقع و شهید بهشتی حالا، درس می خواندم. از نظر دوره کاری، قبل از آن که شماره اول نشریه صدا و سیما در بیاید، به آنجا رفتم و داوطلبانه در آن کار کردم. مجله تماشا بود. بعد برای دو سال رفتم سربازی و بعد هم رفتم انگلیس و در آنجا، مدتی عکاسی را به شکل جدی تر کار کردم. بعد به پیشنهاد مرحوم دکتر بهروزان که آمد انگلیس و با من صحبت کرد که می خواهند آرشو بزرگی از ایران درست کنند، آمدم و دوباره رفتم صدا و سیما.

چه سالی بود؟

سال پنجاه و دو رفتم، سال پنجاه و پنج برگشتم. به شکل قرارداد تمام وقت با صدا و سیما کار می کردم. پروژه آرشو هم انجام نشد. به جایش پروژه بزرگی را در مورد هنر آفریقا کارکردیم که چند نفر از عکاسها شرکت کرده بودند و من برنده شدم و رفتم. از موزه های هفت کشور آفریقای عکاسی کردم و نمایشگاه بزرگی در آنجا دایر شد. قبل از جنگ به نیکاراگوئه رفتم و از انقلاب آنجا عکس گرفتم. بعد جنگ شد و از جنگ عکس گرفتم و همین طور روزگار را گذراندم.

تا چه مقطعی عکس گرفتید؟

عکس که هنوز هم همچنان دارم می گیرم.

پس هیچ وقت احساس خستگی نمی کنید؟

نه. کار دیگری ندارم. همین کار است و خیلی هم خوب است. ضمن این که علاقمند هم هستم.

درست است. خوب اگر علاقمند نبودم که اقتصاد خوانده بودم، می رفتم بانک، جایی! (می خندد)

اگر عکاسی را دوست داشتید، چرا از اول نرفتید رشته هنر؟ عکاسی را دوست داشتم، ولی پدر و مادرم و همه می گفتند که بالاخره باید تحصیلات دانشگاهی داشته باشی. آن موقع که عکاسی این جور نبود، به آدم می گفتند فوتو، رشته

چون چیزی از تو دارم که می تواند سند باشد.» این برخورد خیلی به من کمک می کرد.

خیلی سیاستمداران به برخورد می کردید .

به همین دلیل هم مشکل اساسی در کارم پیدا نکردم. گفتید اولین واقعه ای که توجه شما را جلب کرد ، راهپیمایی تاسوعا - عاشورا بود. در این رویداد چه نکاتی برای شما برجسته تر بودند؟

اجازه بدهید خیلی صادقانه بگویم . من چون چندان آدم مذهبی نبودم ، در جریان تمام

نوارهایی که پخش می شدند، نبودم و یا به اعلامیه هایی که از امام پخش می شدند، دسترسی نداشتم و اصلاً هیچ کدام به من نمی رسید، چون در آن گروهها نبودم که برسد. از یک طرف هم آدم پرتی نبودم که نفهمم دارد چه اتفاقی می افتد، ولی یکبار در روز راهپیمایی تاسوعا یک سیل میلیونی آدمها را دیدم و به خودم گفتم، « اینها به هر طرف که بروند، همه چیز را از سر راهشان برمی دارند.» نمی توانم به شما بگویم چه دیدم. سیل بود. یعنی از نظر من از همان روز کار رژیم تمام شده بود. با خودم می گفتم، « این جریان دوراه بیشتر ندارد. یا باید همه اینها را بکشند که چنین چیزی در توان سیستم نبود یا این که اینها پیروزی شوند. » این بود که ماجرا برایم جدی شد. از آن روز دا نما از خانه بیرون می آمدم و عکس می گرفتم. کدام جنبه های حرکت های انقلابی و اعتراضی که مشاهده می کردید، برایتان جالب تر بودند و دوست داشتید آنها را شکار کنید؟

وقتی وارد این ماجرا می شوید، طبیعتاً اتفاقاتی در مقابل چشمتان روی می دهند. تیر خوردن کسی یا آتش زدن جایی، همیشه بود، ولی چیزی که در این ماجرا برای من جذاب بود و هنوز هم وقتی فکر می کنم، می بینم چقدر خوب استفاده می کردند، شیوه اطلاع رسانی بود. مثلاً به طور نمونه، عده ای که عمدتاً هم خانم بودند، با پوشش اسلامی و چادر، می آمدند دور میدان فردوسی و تکه کاغذهایی دستشان بود که رویش نوشته بودند، « دبروز در میدان شهدا شش نفر شهید شدند.» فقط کاغذها را دستشان می گرفتند و هیچ حرفی هم نمی زدند و خودشان هم خوب می دانستند کجا این کاغذها را نشان بدهند، کجا نشان ندهند، یعنی کجا خطر هست و کجا

**در روز راهپیمایی تاسوعا یک سیل میلیونی آدمها را دیدم و به خودم گفتم، « اینها به هر طرف که بروند، همه چیز را از سر راهشان برمی دارند.» نمی توانم به شما بگویم چه دیدم. سیل بود. یعنی از نظر من از همان روز کار رژیم تمام شده بود. با خودم می گفتم، « این جریان دوراه بیشتر ندارد. یا باید همه اینها را بکشند که چنین چیزی در توان سیستم نبود یا این که اینها پیروزی شوند. » این بود که ماجرا برایم جدی شد.**

خطر نیست ، چون روزنامه ها و مجله ها که این چیزها را چاپ نمی کردند. یک چیز دیگری هم که هیچ وقت نفهمیدم او که بود و چقدر دوست دارم او را پیدا کنم ، آدمی بود که عکاسی می کرد و پرتره می گرفت . او، همه کارش این بود که به پشت زهرا می رفت و یاد دوسه نفر از دوستانش، عکس هر شهیدی را که به آنجا می آوردند ، می گرفت و شبانه چاپ می کرد. آدم دیگری هم بود که در کتاب روزهای خون، روزهای آتش عکسش هست . پالتوی مشکی بلندی می پوشید و تمام این عکسهایی را که آنها شب پیش چاپ می کردند، به پالتویش می زد و سر چهار راه انقلاب - ولیعصر می ایستاد. گاهی از تلویزیون نشان می دهند؟

بله. الان ممکن است این چیزها خیلی برامان عادی باشند، ولی در آن زمان، این نوع اطلاع رسانی، عجیب و مردمی بود. این ماجرا برای من از دو جهت مهم بود: یکی خود مسئله اطلاع رسانی بود و دیگر اینکه این کار با تصویر انجام می شد و سندیت داشت . ما بعدها ایدئولوژیستیم به این سطح برسیم، ولی اینها خیلی طبیعی و غریزی و ابتدایی این کار را کردند که برای من خیلی جذاب بود. این کاری که اینها می کردند، خیلی زیبا بود و من متأسفم که بعدها، ما اصلاً این ماجرا را فراموش کردیم.

**ولی تصویر این آقا را که گرفتید.**

تصویرش را من نگرفتم . متأسفانه یک تصویر از او گرفتم که بد شد و بعد عکاس دیگری را که این عکس را گرفته بود، پیدا کردم و عکس را از او گرفتم و در روزهای خون، روزهای آتش ، عکس این آدم هست که مثل مجسمه ای سر چهارراه ایستاده و عکسها را به لباس خودش زده است.

**از صحنه های که از انقلاب گرفتید ، کدام یک در ذهن شما شاخص ترند و چه خاطراتی از آنها دارید؟**

در روز ورود امام بود که من نتوانستم بروم . آدم تنهایی بودم ، نه امکاناتی داشتم نه ماشینی نه این که کسی به من اطلاع می داد که چه ساعتی

است. اصلاً در مردم گم شدم. تنها چیزی که در انقلاب از دست دادم و هنوز هم تأسف می خورم ، این روز بود. در سیل مردم ، گم که چه عرض کنم، نابود شدم.

**آیا جاهای دیگری توانستید از چهره امام عکس بگیرید؟ چندین بار رفتم جماران . گفتند بروم از امام عکس بگیرم و با چند نفر دیگر رفتم . چند تا عکس رسمی از ایشان می خواستند، چون در صدا و سیما بودم ، می رفتم، روز اول که رفتم برام خیلی عجیب بود.**

درست یادم نیست. حدود پنجاه و نه ، شصت بود. آقای زورقی از خبرگزاری جمهوری اسلامی ، آمد و سر دبیر تماشا (سروش) شد. نمی دانم چه چیزی را حس کرده بود در ما که یک روز کار عجیبی کرد و به ما گفت، « فلان روز بیاید اداره . هر کس می خواهد امام را ببیند، او را می برم جماران.» برای ما این چیزها خواب و خیال بودند. اصلاً در جریان آن ماجرا نبودیم که بتوانیم به امام دسترسی پیدا کنیم. زمستان بود و من یک

بادگیر پلاستیکی تم بود که خش خش می کرد. سوار مینی بوس شدیم و رفتیم جماران. ما را بردند در همان اتاقی که یک کاناپه سفید داشت. یک اشکاف آنجا بود که رویش پرده توری انداخته بودند. امام با یک شمد سفید راه راه نشسته بودند. ما هم رفتیم آنجا. قرار بود من عکس بگیرم. نمی دانم حالم را چطور می توانم برای شما توصیف کنم . انگار هیپنوتیزم شده بودم . قرار بود عکس بگیرم، ولی بدون حرکت، فقط نشستم و نگاه کردم ، چون امام جذب ای عجیبی داشتند. یادم هست کسی آمد و چیزی به ایشان گفت. ایشان دست کردند زیر کاناپه و یک قوطی کفش در آوردند، گذاشتند روی ایشان. در آن پر از نامه بود. دست کردند یک کاغذی را در آوردند و دادند به او. من به خود گفتم، « بین کسی که انقلاب کرده، چه جوری زندگی می کند! این جریانات فوق العاده عجیب بودند. وقتی آمدیم بیرون ، آقای سهرابی گفت، « عکس گرفتی ؟ » گفتم، « عکس که نگرفتم که هیچ ، میخکوب شدم و نتوانستم تکلم بخورم.» تا عمر دارم امکان ندارد آن یکی دو ساعت را از یاد ببرم.

**دوساعت آنجا بودید؟**

بله.

**و نتوانستید عکس بگیرید؟**

به شما که گفتم به کلی فلج شده بودم. این که چه حالی شده بودم، نمی توانم بگویم، البته بعد رفتن و عکس گرفتم. مردان انقلابی ، آدمهای دیگری هستند. یک جاذبه دیگری دارند. یک منش و رفتار دیگری دارند. لازم نیست همه ما آن منش و رفتار را ببینیم. وقتی خودشان را نگاه می کنیم ، می میریم، همین! چه جوری بگویم ؟ من مرده بودم . در حالی که با صراحت به شما عرض می کنم که آدم مذهبی سفت و سخت به تعبیری که خلیفه می گفتند، نبودم و لذا نمی خواهم شعار بدهم. به عنوان یک آدم دیگری، مدتی در مقابل ایشان از دنیا رفتم. در خاطراتتان گفتید که روز دوازده بهمن را از دست دادید . از روزهایی که از دست ندادید ، خاطرات خود را تعریف کنید. من تعداد ی عکس از درگیرها دارم . دوتا عکس از آنها را به شما می دهم که خیلی دوستان دارم . یکی یک تابلوی بزرگ راهنمایی است که نوشته « قبل از رسیدن به چهارراه ، مسیر خود را انتخاب کنید.» که خیلی عکس معروفی شده و خیلی هم چاپ شده . یک آدمی بالای این تابلو ایستاده و عکس امام در دست اوست . دقیقاً این مفهوم را به شما القامی کند که قبل از رسیدن به تقاطع ، مسیرتان را انتخاب کنید. یعنی هر آدمی که می دید این عکس را، این فکر در ذهنش ایجاد می شد که قبل از رسیدن به چهارراه، بالاخره باید مسیرش را انتخاب کند. یکی این عکس خیلی جالب بود برای من. یکی هم یک عکس دیگر در بیست و دوم بهمن بود که صبح زود رفتم، چون حس





شدم، برای این در نشریه محلیمان، عکسها و چیزهایی را چاپ می کردم که کسی به آنها دسترسی نداشت. حالا که بیست و یک ساله هستم، وقتی عکسهای تو را دیدم، برایم آن روزها تداعی شدند. از من خواست که این سی - دی را برایش بفرستم که در فستیوال فیلم اوپرها وزن آلمان که همین چند ماه پیش بود، نمایش بدهد. می گفت می خواهم مقاله ای بنویسم برای آنجا و تو این عکسها را بده. من سی - دی را برایش فرستادم و او هم مقاله خیلی خوبی نوشت. چیزی که می خواهم بگویم این است که ما با عکسهای انقلاب هیچ کاری نکردیم. نسل سوم ما از انقلاب اسلامی، تصویری ندارد و مثلا تهران آن سالها را نمی شناسد. اصلانمی داند در خیابانهای تهران چه خبر بود. من فکر می کنم ما در جامعه ای هستیم که بیشتر با متن و ادبیات کار می کنیم و با تصویر آشنایی زیادی نداریم و ارزشهای آن را هم نمی شناسیم. پانزده سال است که دارم این حرف را می زنم و نمی دانم چرا اتفاق نمی افتد. ما یک مرکز اسناد تصویری نداریم. ما چه دوست داشته باشیم، چه نداشته باشیم، چه موافق باشیم چه مخالف باشیم، انقلاب اسلامی ایران، بزرگ ترین رویداد معاصر این مملکت است. چه این طرفی باشی چه آن طرفی، این عظمت را که نمی توانی حاشا کنی و بعد هم جنگ را. هر دو تای این مقوله ها، بزرگ ترین رویدادهای معاصر این مملکت هستند. این سؤال را می پرسیم که چرا یک مرکز اسناد تصویری نداریم؟ چرا ما یک موزه ای که عکسها در آنجا باشند، نداریم؟ چقدر فیلم ویدئویی می توانیم بسازیم. چرا اینها را نداریم که بچه هایمان را از مدارس، از دبیرستانها ببریم به آنها نشان بدهیم. اینها را نه با شعر و نه با این که در تلویزیون در سالگرد انقلاب چند تا فیلم پخش کنیم، یا روزنامه ها چند تا عکس چاپ کنند و برود تا سال دیگر نمی شود یاد این نسل داد. نمی توانیم به این شکل داخل مردم برویم. صراحتا بگویم ما مادریم با این رویدادها بازی سیاسی می کنیم، در حالی که اینها رویدادهای مردمی هستند. ما باید از دید تاریخنگاری با این وقایع رفتار کنیم، چون اینها تاریخ این مملکت هستند. من وقتی رفتم نیکاراگوئه، دیدم در نهایت

الغاده بوده. یعنی فکر می کنم بزرگ ترین شانس زندگیم بوده. این قدر که چیز یاد گرفته ام، این همه عکس گرفتم، ولی آن قدر که خودم یاد گرفتم، هیچ جور دیگری نمی شد که یاد بگیرم. تیتیر خوبی به ما دادید. واقعا این کلامتان تیتیر بود. (می خندد) دلم می خواهد خالصانه حرف بزنم. دلم نمی خواهد شعار بدهم. آدم خودم بودم و هیچ کس هم مرا نفرستاد عکس بگیرم، کسی چیزی نخواست، فقط خودم دوست داشتم این کار را بکنم و الان واقعا به شما می گویم خیلی خوشحالم که در این دو اتفاق حضور داشتم. آیا آمار دارید که چند عکس از انقلاب گرفتید؟ حدود دو هزار و خرده ای. زیاد عکس گرفتم.

آیا به مطبوعات دادید که چاپ کنند؟ نه، جسته گریخته چاپ شدند، ولی من به آن شکل دوست نداشتم تا وقتی که کتاب روزهای آتش، روزهای خون را با سرمایه خصوصی در آوردم.

چه سالی؟ اوایل ۵۸، یعنی سه چهار ماه بعد از انقلاب. این کتاب شامل عکسهای ۶۴ روز از راهپیمایی تاسوعا عاشورا تا بیست و دوم بهمن است و همراه این کتاب، تکه هایی از اطلاعیه ها و شعارها و اعلامیه های گروههای سیاسی دیگر هم بودند. یک بار چاپ کردیم و در عرض دو ماه، ده پانزده هزار تا فروش رفت. دوباره چاپ کردیم که در ظرف دو ماه تمام شد. بار سوم اجاره ندادند و گفتند شما به تاثیر امام در انقلاب، خوب نپرداخته اید، در حالی که بخشی از آن کتاب در باره ایشان بود. کاملا روشن بود که چرا این اتفاق دارد می افتد. به هر حال گذشتیم و چاپ نشد. در خیلی از نمایشگاهها و جاهای دیگر، تعدادی از عکسهایم نشان داده شدند. حدود بیست و یک سال پیش، من یک سی. دی از عکسهای انقلاب خودم درست کردم که آن را برای فستیوال فیلم مارسی فرستادم و قبول کردند وایمیلی از یک آدم فرانسوی برایم آمد. البته این عکسها متن و گفتاری نداشتم. او برای من نوشته بود که من زندگی دوباره ای پیدا کرده ام و خاطراتم چنین وچنان شده اند. این آدم، آن موقع شانزده ساله بوده و در نوفل لوشاتو، خبرنگار مدرسه خودش بوده و برای یک روزنامه محلی کار می کرده. می گفت وقتی امام آمدند آنجا، من با آن ستم، تبدیل به یک خبرنگار جهانی

کردم در یادگانهها بالاخره اتفاقی خواهد افتاد. به خیابان ضرابخانه آن موقع رفتم و یک تانک چیفتین را دیدم که تانک عظیم و بسیار بزرگی است و روی آن انواع و اقسام آدمها را با اسلحه های مختلف دیدم. من از این تانک خیلی عکس گرفتم و فهمیدم که واقعا کار رژیم، تمام شده است، البته قبل از این که این عکس را بگیرم و بفهمم انقلاب برده است، آن عکس آقای پرتوی را که دیدم، فهمیدم کار تمام شده.

#### یعنی همان دیدار همافرها؟

بله. همیشه گفته ام آن عکس برای من چیزی داشت که فهمیدم انقلاب برده. چون نیرویی که جلوی انقلاب می خواست بایستد، اگر ارتش بود، می دیدم که این جور داره به امام سلام می کند و نیرویی برای آن حکومت باقی نمانده بود. به نظر من این عکس یکی از فوق العاده ترین عکسهای دوران انقلاب است.

خیلی هم سرو صدا بلند کرد. اول تکذیب کردند و بعد امام تایید کردند.

بله گفتند جعلی است. گفتند مونتاز کرده و دوباره همه را چاپ کردند. می دانید آن عکس خیلی ساده است، ولی فوق العاده است. واقعا فوق العاده است.

کدام صحنه از عکسهایتان، غیر از این دوتا شما را خیلی تحت تأثیر قرار می دهد و تداعی کننده مجموعه ای از خاطرات است؟

من نمی توانم بگویم کدام یکی بهتر است. مثل یک آدم سرگشته ای شده بودم که هر روز صبح توی خیابانهای می گشتم و هر چه اتفاقی می افتاد برایم عجیب بود، برای این که ما نسلی بودیم که نه انقلاب دیده بودیم نه جنگ دیده بودیم نه هیچ چیز دیگری. جماعت ایرانی، قبل از انقلاب چیزی از انقلاب نمی دانست. اصلا انقلاب ندیده بود. یعنی بعد از انقلاب مشروطه که ما اتفاقی در این سطح نداشتم. در دوره پهلوی هم که حتی تجمع پنج شش نفره هم ممنوع بود. همه چیز ممنوع بود. جریانهای سیاسی هم مخفی بودند و آدم چیزی نمی دانست. وقتی که وارد این ماجرا می شدم و مردم و شور و شر و درگیری و آتش و این چیزها را می دیدم، همه چیزش برایم جذاب بود. من شصت و دو سال دارم و خودم را آدم واقعا خوشبختی می دانم که توانستم هم انقلاب را ببینم و عکس بگیرم و هم جنگ را ببینم و عکس بگیرم و این برای من فوق

**چه موافق باشیم چه مخالف باشیم، انقلاب اسلامی ایران، بزرگ ترین رویداد معاصر این مملکت است. چه این طرفی باشی چه آن طرفی، این عظمت را که نمی توانی حاشا کنی و بعد هم جنگ را. هر دو تای این مقوله ها، بزرگ ترین رویدادهای معاصر این مملکت هستند. این سؤال را می پرسیم که چرا یک مرکز اسناد تصویری نداریم؟ چرا ما یک موزه ای که عکسها در آنجا باشند، نداریم؟**

فقری که داشتند، یک سوله درست کرده بودند و تمام بچه های مدرسه را می آوردند و عکسهای انقلاب، عکسهای آدمهایی را که شهید شده بودند، عکسهای مقبره هایشان را به آنها نشان می دادند. ما مادر این جا چنین چیزی نداریم. چگونه می توانیم انتظار داشته باشیم که نسل جوان بتواند ارتباط برقرار کند؟ جوان وقتی می تواند ارتباط برقرار کند که من ابزارش را به دستش بدهم. ما چند تا کتاب عکس از انقلاب داریم؟ آیا اینها را جمع کردیم؟ آیا کار کردیم؟ آیا بررسی کرده ایم؟ همه پرانکه هستند و دارند از بین می روند. فیلمها مواد



از آنها نداریم. اگر سهل انگاری هم حسابش کنیم، در این دنیای پر از پیامهای غیر انسانی، این گونه برخورد با این گنجینه عظیمی که در اختیار ماست و متأسفانه بخشهایی از آن نابود شده، سهل انگاری قابل بخششی نیست. نگاهی به وضعیت فعلی تمامی کسانی که با نهایت عشق و خلوص و شجاعت، در آن مهلکه ها به ثبت و ضبط تاریخ ما پرداختند و از حداقل حرمتی که دیگران برای عادی ترین خبرنگاران و عکاسان خود هم قائلند، محروم و در واقع، قشری کاملاً فراموش شده هستند، خود دلیل محکمی بر خطا بودن عملکرد ما در این عرصه بسیار با اهمیت است.

با توجه به مسائلی که عنوان کردید، به عنوان یکی از پیشکسوتان هنر ارجمند عکاسی سیاسی و اجتماعی که آثار بسیار تاثیرگذاری را هم خلق کرده اید، چرا به انتشار تصاویر خودتان اهتمام نمی کنید؟

دلایل را قبلاً عرض کردم. با تاریخ نمی شود برخورد گزینشی کرد. نمی شود گفت اینجا باشد، آنجا نباشد. ما حق نداریم در تاریخ تصرف کنیم. در تصویرهای تاریخی نمی شود و نباید تصرف کرد. من در دوران حوادث انقلاب بوده ام و آنچه را که شاهد بوده ام عکس گرفته ام.

تنها هدف من ثبت دقیق لحظه های انقلاب بوده و قصد بزرگنمایی این گروه و نادیده گرفتن آن گروه را نداشته ام. در آن هنگامه که شما نمی توانستید عناصر را کنار هم بچینید و عکس بگیرید، عکاس هم از مردم و با مردم بود و همراه آن سبیل می رفت، فقط بخت این را داشت که آن صحنه ها را برای ثبت در تاریخ، ضبط کند. چاپ مجموعه هائی از این دست نیاز به حمایت مدیران فرهنگی شجاع، عالم و دقیقی دارد که به هیچ وجه تسلیم نگرشهای گروهی نشوند. ثبت تاریخ نیاز به نگاه بی طرفانه و واقع بینانه دارد. ما به تاریخنگاری علمی نیاز داریم.

ممکن است با این نگاه، در مقاطعی نشود همه چیز را منتشر کرد. من این را می فهمم و در همه جای دنیا هم همین طور عمل می کنند، ولی همه این تصاویر را باید در یک مرکز مجهز تصویری حفظ کرد. بخش زیادی از فیلمها و نگاتیو عکسها به دلیل شرایط نامناسب نگهداری، از بین رفته اند و بخش زیادی از آنها نیاز به بازسازی دارند. تاسیس یک آرشیو مجهز علمی ضرورتی آتی است وگرنه همین مدارک و اسناد موجود هم نابود می شوند. ضرورت دیگر هم دلجوئی از تمام مردان مردی است که این گنجینه را پدید آوردند و از حداقل حرمت و معاش نیز بهره نبردند. این افراد مخلص را که در خطیرترین شرایط، حضوری بسیار موثر داشتند و حق بسیار بزرگی به گردن انقلاب دارند، قبل از آنکه به دنبال بزرگانی دیگر، ما را با بی مهریهایمان باقی بگذارند، دریابیم.

می شود نمونه هائی را ذکر کنید؟

مثلاً یک نمونه اش جنگ ویتنام. سی و خردده ای سال از آن جنگ می گذرد و هنوز هر سال صدها کتاب در این زمینه چاپ می شوند. آن وقت آن جنگ را مقایسه کنید با انقلاب و جنگ خودمان. انصافاً این کجا و آن کجا. یا قضیه اولین سالگرد یازده سپتامبر که آنها به این مناسبت صد و ده جلد کتاب تصویری بسیار تاثیرگذار چاپ کردند! زبان تصویر هم که زبان بین المللی است. کتاب را در تیراژهای میلیونی چاپ و با سرعت نور در تمام دنیا پخش می کنند تا در افکار عمومی جهان جا بیندازند که باید به اینجا و آنجا حمله کرد و می روند در عراق هر غلطی که دلشان می خواهد می کنند و افکار عمومی جهان، خواب است. چون پیشاپیش به کمک تصاویر بسیار هنرمندانه و هدفمند، توجیه شده است. از یک رویداد کاملاً مشکوک این

**اولین سالگرد یازده سپتامبر که آنها به این مناسبت صد و ده جلد کتاب تصویری بسیار تاثیرگذار چاپ کردند! زبان تصویر هم که زبان بین المللی است. کتاب را در تیراژهای میلیونی چاپ و با سرعت نور در تمام دنیا پخش می کنند تا در افکار عمومی جهان جا بیندازند که باید به اینجا و آنجا حمله کرد**

طور بهره برداری می کنند، آن وقت ما با آدمهایی که هر کدامشان انصافاً یک دریا فهم و شعور ایمان هستند، چه می کنیم؟ می گذاریم که با غفلتهای ظالمانه ما از یاد بروند و هیچ نشانی از آنها نماند. ما که هدفمان دفاع از حیثیت و آبرویمان بود و هست با این سهل انگاریها می شویم تروزیست، اما آنتهایی که نمایش یازده سپتامبر را برای توجیه جنایات خودشان راه می اندازند می شوند مدافعان حقوق بشر. چرا؟ چون آنها می دانند چگونه باطلشان را با آخرین روشهای علمی و دقیق و حساب شده به مردم سراسر دنیا حقه کنند و از جنایتکاران جنگیشان قهرمان ملی بسازند و ما با بچه های مخلص دوره انقلاب، قهرمانهای بی بدیل دوره جنگ و آدمهای شریف و بینظیرمان چه می کنیم؟ حتی یک عکس و یک خط شرح حال

شیمیایی هستند و از بین می روند. نگهداری می خواهند. آرشیو می خواهند. در دوره انقلاب که کاری نکردیم، در دوره جنگ هم که کاری نکردیم. ده عنوان کتاب تصویری بیشتر نداریم و آنها را هم که فقط یک بار چاپ کردیم، آن هم با تیراژ دو یا سه هزارتایی. آن هم کی؟ هفده سال پیش. الان ما چه داریم؟ من وقتی می خواهم به دانشجوی خودم بگویم که برو فلان کتاب را ببین، باید او را به کدام کتاب ارجاع بدهم؟ بگویم برو کدام مرکز اسناد یا کتابخانه؟ من نگران روزی هستم که همه اینها از بین بروند، کما اینکه خیلیها از بین رفته اند. چه کسی جوابگوی این خسارت فرهنگی و ملی است؟ ما داریم با سهل انگاری، آثار و اسناد مهم ترین بخش تاریخ خودمان را از بین می بریم. حالا دیگر به علت سرعت و انفجار اطلاعات، تقریباً دوره انتقال اطلاعات به صورت مکتوب سپری شده. دوره، دوره کد است و تصویر و نماد. ما به اسناد تاریخیمان نیاز مبرم داریم. باید تا پیشتر از این دیر نشده، این گنجینه عظیم و غیر قابل بازسازی را از خطر نابودی نجات بدهیم. ما در مقابل تاریخ کشورمان و تاریخ جهان مسئولیم. ما به اسناد تصویری نیاز داریم که بتوانیم به نسلهایی که بخت ما را نداشته اند که این وقایع عظیم را تجربه کنند، این وقایع را منتقل کنیم. از قدیم هم گفته اند، «شنیدن کی بود مانند دیدن»؟ «ضرب المثل خودمان است. انسان تا چیزی را بیند، باورش نمی کند. گمانه این امور بدیهی تر از آن باشند که در باره شان توضیح بدهیم یا برایشان دلیل بیاوریم. حالا چرا اتفاق نمی افتد؟ نمی دانم. این همه مرکز فرهنگی و فرهنگستان داریم، اما یک مرکز اسناد تصویری منسجم و مجهز نداریم.

به نظر شما چرا این طور است؟

دو چیز به نظر می رسد: یا توجه اهمیت موضوع نیستیم یا عمداً این کار را نمی کنیم. شرق سومی وجود ندارد. الان پس از گذشت سه دهه از انقلاب اسلامی، آیا شما نمی خواهید گنجینه ای را که از انقلاب دارید، در شکل و فرم

جدید و با ویرایش تازه چاپ کنید؟

ببینیم. من یک تکه از انقلاب را دارم. دیگران تکه های دیگر را دارند. یک تکه در آرشیو کیهان است. یک تکه در آرشیو اطلاعات، یک تکه در خبرگزاریهای مختلف. حالا ما باید به انقلاب دیدگاه جامع داشته باشیم. تاریخ یک مجموعه به هم پیوسته است. رویدادها را می شود نقد کارشناسانه کرد، اما نمی شود حذف کرد یا تغییر داد. عرض کردم که برخورد ما با مقوله تاریخ، یک برخورد علمی و جامع نیست. با تاریخ نمی شود برخورد سیاسی به شیوه مرسوم کرد. عرصه تاریخ عرصه دقت فوق العاده بالا، بی طرفی و علم و صحت است. ما موظفیم تاریخ انقلاب را همان گونه که بوده به نسلهای فعلی منتقل کنیم و در کنار آن تحقیق و نقد عالمانه را جدی بگیریم. در باره این نگرشی که مطرح کردید، توضیح بیشتری بدهید. هر رویدادی هیچانی دارد و فرازها و نشیبهایی. معمولاً وقتی در دوران حوادث هستیم، توان ارزیابی، بهره گیری، نقد و کسب تجربه بر ایمان فراهم نیست. باید زمان بگذرد تا چنین امری ممکن شود. ما باید گروههای مختلف با نگرشهای متفاوت را بسیج کنیم که این عکسها را جمع آوری کنند. این کار را کنیم، کارمان یکسویه و ناقص است. اسناد و تصاویر که جمع آوری و طبقه بندی شدند، نوبت می رسد به تحقیق و بررسی جنبه های متعدد و بی انتهائی که حاصل آن اولاً دستیابی به زمینه های جدیدتر در تمامی عرصه های سیاسی و فرهنگی و غیره است و ثانیاً امکان تجربه اندوزی و کار عالمانه برای پیشگیری از تکرار اشتباه. اینها ابتدائی ترین فواید این حرکت است. میلیونها فایده بر این امر مترتب است و به همین دلیل کشورهایی که به امر پژوهش اهمیت می دهند، به تاسیس و گسترش این گونه مراکز اهتمام بسیار دارند.







